



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در مواردی است که در حد ترجیح یا وجوب ترغیب شده و استحباب تعلم در مورد آن است که به ترتیب ذکر می‌کنیم.

تعلم قرآن

اولین مورد تعلم قرآن بود که منظور تعلم قرائت قرآن بود. با چهار وجه فقهی می‌شود یک نوع استحباب برای آن اثبات کرد که بعضی از آن وجوه یک استحباب غیرى و مقدمی اثبات می‌کرد ولی از وجوه دیگر می‌شد دلالت را استفاده کرد که یک نوع استحباب نفسی دارد. این مطلب را عرض کردیم و به روایات هم اشاره کردیم که بعضی سند محکمی نداشت ولی چون متعدد بود مشکلی ندارد. اولین روایت باب ۱ بود که سند آن تام نبود، «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ» داشت و تعدادی از روایات در باب ۱ از ابواب قرائت قرآن بود که جلد چهارم وسائل است. این یک مورد است که تعلم قرآن استحباب نفسی دارد، به بعضی از جزئیات آن اشاره کردیم؛

تفکر در قرآن

مورد دیگر تفکر در قرآن است که عنوان مرحوم صاحب وسائل، «استحباب التفکر فی المعانی القرآن و امثاله و وعد و وعید» که یک باب دارد.

دلیل روایی

روایت اول

به عنوان نمونه چند روایت را می‌خوانیم در باب ۱۳ از ابواب قرائت قرآن روایات متعددی درباره آن آمده است؛ مثلاً روایات اول دارد مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ که طلحة بن زید توثیق ندارد ولی این روایت دلالت خوبی دارد که می‌فرماید «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارٌ



الْهُدَىٰ وَ مَصَابِيحُ الدُّجَىٰ فَلْيَجْلُ جَالٌ بَصْرَهُ» کسی که اهل جولان و تأمل است چشمش را در فضای قرآن جولان بدهد که منظور «و يَفْتَحُ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةَ قَلْبِ الْبَصِيرِ»^۱ که ذیلش هم دارد معلوم می‌شود که منظور از جولان در قرآن همان تفکر در قرآن است چون دارد؛ «فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةَ قَلْبِ الْبَصِيرِ».

روایت دوم

روایت ۳ دارد که عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ، شاید هزاران روایت به این سند آمده است و از سندهای بسیار مشهور فقه است. عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ یک سند ۴ حلقه‌ای که عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ، البته سندهایی که نوفلی عن السكونی داشته باشیم و قبل آن متفاوت باشد به مراتب از این هم بیشتر است.

این سند چهار تایی عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ خیلی روایات دارد، آن قسمت نوفلی عن السكونی که بیشتر است همان‌طور که علی بن ابراهیم عن ابیه جدا هم بیشتر است. این سند از سندهای فراوان است و در دو نقطه آن بحث‌های جدی رجالی است: یکی در پدر علی بن ابراهیم است که ابراهیم بن هاشم است، یک بحث هم در نوفلی است، تفسیر علی بن ابراهیم از علمای شناخته شده و معتبر ما است سکونی هم که آخر سند قرار گرفته است عامی است، منتها توثیق خاص درباره آن وارد شده است و نجاشی و شیخ و این‌ها او را توثیق کرده‌اند این دو اشکال ندارند، ولی ابراهیم بن هاشم و نوفلی محل بحث هستند؛ تقریباً کسی نیست که این دو نفر را تصحیح نکند؛ کسانی که جرأت بکنند ابراهیم بن هاشم و نوفلی را کنار بگذارند، بسیار نادر هستند چون این کار مستلزم کنار گذاشتن شاید هزاران روایت باشد. طرق آن هم متفاوت است کسانی مثل آقای خوئی در نظریه سابق خود تفسیر علی بن ابراهیم یا رجال کامل الزیارات را قبول دارند، اگر کسی تفسیر علی بن ابراهیم یا رجال کامل الزیارات را قبول داشته باشد هر دو از رجال کامل الزیارات هستند.

این طریق خیلی مشهور است که عده‌ای از این طریق درست می‌کنند؛ طریق دیگر هم که آقای تبریزی روی آن تأکید می‌کنند که سابق هم کم‌وبیش بود می‌گویند مشاهیری که درباره آن‌ها قرح وارد نشده است عدم قرح در باب



آن‌ها حاکی از وثوق است، یک راوی مشهور سر زبان‌ها با روایات کثیره اگر قدحی داشت، لوصل الینا و عدم قدح نشان‌دهنده این است که مثل نجاشی و شیخ و این‌ها مفروغ عنه گرفتند و توثیق نکردند.

این ادعا شده است و با این طریق آن را تصحیح می‌کنند، عمده یکی از این دو طریق است یکی از روایات همین است که شبیه آن در نهج البلاغه هم آمده است منتها این از امام صادق عن ابائه قال رسول الله (ص) فی حدیث که حدیث هم مفصل است: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ» همان روایت مشهور است که چه بکنیم؟ در آخر دارد که «فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ»^۲ پس تفکر در قرآن بکنید تا قرآن را بفهمید.

این هم روایت دیگری که در این مورد تعلم مفاهیم و معارف قرآن و فهم آن‌ها و تفکر در آن‌ها است - بحث قبلی تعلم قرائت قرآن بود، این بحث تفکر در قرآن است.

روایت سوم

روایات دیگری در این باب و ابواب دیگر آمده مثلاً در روایت هفتم که روایت مرسله‌ای است در معانی الاخبار عن محمد بن علی کوفی عن محمد بن خالد عن بعض رجاله؛ -البته محمد بن خالد یا محمد بن علی هم است که بعضی غیر موثق هستند- عن داوود الرقی -که خوب است، عن ابی حمزه ثمالی از امام باقر (ع) که فرمودند: قال امیرالمؤمنین: «ألا أخبركم بالفقيه حقاً»^۳ روایت مشهوری است؛

روایت چهارم

«مَنْ لَمْ يَنْتِظِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَ لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ» تا اینجا که «ألا لا خیر فی قراءه لیس فیها تدبر»^۴ بعد از اینکه دارد «لَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ» یعنی با قرآن سر و کار و ارتباط دارد که خود آن هم دلالت بر این دارد که تفکر می‌کند و

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۱۷۱.

^۳ - «بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه کتاب العقل و الجهل جلد ۱ و ۲ بحار الأنوار)، متن عربی، ص: ۱۸۱.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص: ۱۷۳.



می‌فهمد منتها ذیل آن دارد که «لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ» که نشان می‌دهد تدبر و تفکر در فهم قرآن موضوعیت دارد.

روایت پنجم

با همین مضامین روایات بیشتری داریم و خود مرحوم صاحب وسائل هم اینجا دارد که «وَ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ»^۵ در تحلیلی که پایین آن شده است در ابواب ۱۸ و ۶۸ هم روایاتی است، روایات دیگر قریب به این مضامین داریم مثلاً باب ۸ و ۲۱ و باب ۲۵ هم اینجا است.

جمع‌بندی روایات

در اینکه این‌ها دلالت بر تفکر و تفقه دارد فی‌الجمله بحثی نیست روایات معتبری داشت، بعضی از آن‌ها هم اعتبار ندارد ولی مجموعاً از نظر سندی قابل‌اعتماد است بلکه بعضی از آن‌ها بخصوص قابل توثیق است مثل روایت نوفلی عن السکونی که روی مبانی مشهور روایات این را درست می‌کنند.

پس در مورد قرآن تعلم ظاهر قرآن و آیات قرآن و تفکر در آن که نوعی تعلم و فراگیری و علم و دانش در خود قرآن است هر دو مورد ترغیب قرار گرفته است؛ از ابعاد تربیتی آن چون اینجا فقط روی تعلیم و تعلم بحث می‌کنیم به همین دو بخش می‌پردازیم در بحث‌های تربیت که وارد شویم بحث قرائت و چیزهای دیگر آن هم مورد توجه قرار می‌دهیم. فعلاً تعلیم و تعلم مبنای ترتیب و چینش مباحثمان است، در باب تعلم قرآن هم تعلم ظاهر قرآن و هم تفکر در قرآن دو موردی بود که داشتیم. چند مطلب و چند بحث فقهی داریم، یک بحث این است که در باب رجحان و استحباب تفکر در قرآن ادله خاصه داریم؛ یعنی روایات خاص این عمل و تعلم و تفکر را که کار تعلیم و تعلمی است، مستحب دانسته است و بر آن تأکید کرده است، طبق این‌ها یک نوع استحباب نفسی پیدا می‌کند.

^۵ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص: ۵۶.



تفقه در دین

اگر این‌ها نبود چه می‌توانستیم بگوییم، آیا باز جنبه مقدمی و غیره هم داشت یا نداشت؟ اگر ما این روایات هم نداشتیم به دلیل اینکه به تفقه در دین دعوت شدیم و تفقه در قرآن یا مقدمه است یا جزء آن است و چیزی بالاتر از بحث قرائت است، تعلم، ظاهر آن است، تفقه در دین که مورد ترغیب در آیه نفر قرار گرفته است بر ما الزام شده است؛ به دو بیان می‌شود بگوییم که تفقه در دین شامل تفکر در قرآن و تعلم قرآن و تفسیر قرآن و مسائل مربوط به قرآن را شامل می‌شود؛

- ۱- یک بیان اینکه بگوییم این‌ها مقدمه فهم دین است و از باب مقدمیت و جوب یا رجحان پیدا می‌کند؛
- ۲- یک بیان هم این است که خود تفقه در قرآن یعنی تفقه در دین و بخشی از آن است، التزام یا مقدمه نیست بلکه تضمن است و جزئی از دین است.

نکته اول

یکی از دو بیان قطعاً اینجا جاری است، البته منشأ این دو بیان این است که آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» (توبه/۱۲۲) این دین یعنی چه؟

این قابل تأمل است اجمالاً از یک دید می‌شود گفت که منظور از دین، محصول این مفاهیم و بحث‌های اجتهادی و نهایت و گزاره‌ها و نتایجی که از این منابع به دست می‌آید است که اگر آن را بگوییم آن وقت تأمل در خود قرآن یا روایت مقدمه آن می‌شود؛ همه این‌ها برای این است که ما به نتیجه برسیم یا اینکه «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» دین که می‌گوییم یعنی قرآن و سنت که نتیجه آن این است که انسان تکلیف خود را از نظر اعتقادی یا عمل می‌داند، این مقداری قابل تأمل است و تأثیر زیادی از نظر عملی برای ما ندارد ولی از نظر علمی تأثیر دارد.

اگر ما دین را به‌گونه‌ای معنا بکنیم که تفقه در فهم تفسیر قرآن یا حدیث مقدمه بشود آن وقت همه این‌ها و جوب مقدمی دارد؛ اما اگر دین را طوری معنا کردیم که شامل خود همین‌ها بشود که دین یعنی همین قرآن یا روایات، آن وقت خود این مضمون است و مستقلاً داخل در «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» می‌شود و مقدمه این امر نیست.

البته اینکه آیا خود این امر، امر مقدمی است یا نفسی، قبلاً بحث کردیم، از نظر علمی و آثاری که ممکن است بر آن مترتب بشود مقداری متفاوت است؛ بنابراین تأمل در آیات قرآن با قطع نظر از روایات خاصه‌ای که در باب آن

وارد شده است ترجیح دارد یا ترجیح وجوبی در حدی که مثلاً در آیه «لِيَتَفَقَّهُوا» شامل آن بشود یا حتی اگر این آیه هم نبود می‌گفتیم عقل این را می‌گوید؛ برای اینکه احکام و اعتقادات دینی را انسان بفهمد بالاخره باید به نحو وجوب کفایی به دست بیاورد از این آیات و قواعد کلی بگذریم ادله خاصه هم داریم.

نکته دوم

این نکته هم است که چند بار بحث کردیم و طرح سؤال کردیم که در این نوع موارد که روایات خاصی در باب یک چیزی وارد بشود که اگر نمی‌گفت هم عقل این را می‌فهمید؛ آیا این ارجاع به عقل است یا متفاوت است؟ در این جاها به دلیل اینکه دامنه این اطلاق و روایات با آن حکم عقلی متفاوت است احتمالاً می‌توانیم بگوییم یک چیز نفسی مستقلی را می‌آورد چون «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» یک نوع وجوب کفائی است؛ چیزی که عقل ما می‌گوید یک وجوب کفائی برای فهم معارف دین است آیه هم همان را می‌گفت اما دلیل خاصی که در اینجا وارد شده است اولاً خیلی از آن‌ها ظهور در وجوب ندارد بلکه شمول دارد و رجحان را می‌رساند که نشان می‌دهد، این حکم با آن متفاوت است و ارشاد به آن نیست؛ به دلیل اینکه قرائتی در ادله خاصه اینجا است که با حکمی که در «لِيَتَفَقَّهُوا» یا در حکم عقل هست، متفاوت است از این جهت می‌توانیم بگوییم این‌ها یک باب جدایی باز می‌کند و حکم مستقلی است؛ تفاوت آن با آیه؛

- یکی این است که آن‌ها وجوب است ولی این‌ها یک مقدار اعم از وجوب است.
- دوم اینکه آن‌ها کفائی است و این‌ها ظهور در عینیت دارد؛ یعنی این بحث نیست که عده‌ای این‌طوری بفهمند، بحث این است که خوب است که قرائت هر فرد مکلف با تدبر باشد، در آیات قرآن بیندیشد؛ یعنی فرد فرد را می‌گوید.

با این دو قرینه است که می‌گوییم اینجا دو حکم داریم اگر این‌ها نبود جای این توهم و ابهام بود که کسی بگوید که همه این‌ها ارشاد به همان است که عقل می‌فهمیده و آن کلی «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» است ولی با توجه به این دو قرینه و شاید قرائن دیگر هم بشود پیدا کرد می‌گوییم این دو حکم است.

نتیجه بحث اول

نتیجه بحث اول این شد که ما برای اثبات رجحان تعلم قرآن به معنای عام که شامل وجوب هم بشود دو دلیل داریم یکی «لِیتَفَقَّهُوْا» و قواعد کلی، یک دلیل، ادله خاصه، منتها در مقام تحلیل این دو دلیل دو مفاد دارند که باید از هم جدا بکنیم؛ ادله عامه و «لِیتَفَقَّهُوْا» می‌گوید تدبر و تفکر در قرآن با یکی از آن دو تقریب رجحان دارد اما آن رجحان، رجحان وجوبی به نحو کفائی است.

اما ادله خاصه اینجا به دلیل اینکه ظهور در عینیت و ظهور در استحباب دارد و حداقل بعضی از آن استحباب را می‌رساند، از این جهت دیگر ارشاد به دلیل اول نیست، یک فصل مستقلی باز کرده است و عنوان ویژه‌ای دارد؛ یعنی با قطع نظر از اینکه من با این تفکر به چه نتیجه‌ای بخوام برسم، خود تدبر و تفکر در قرآن ارزش دارد.

با قطع نظر از تفقه در دین که واجب کفائی بود خود این ارزش استقلالی دارد، این یک بحث که این دو تا حکم و حدود آن بایستی تفکیک بشود.

بحث دوم سؤالی که می‌شود در مورد روایات خاصه‌ای که در تعلم و تفکر در قرآن وارد شده مطرح کرد - با قطع نظر از به حق که گفتیم این ارشاد به آنجا نیست آن را کنار بگذارید - این است که آیا این تفکر موضوعیت دارد، یا اینکه این تفکر مقدمی تأثر و درس‌گیری از قرآن است؟

این روایات می‌خواهد برای تفکر یک عنوان مستقلی باز بکند یا بحث این است که فرد تحت تأثیر قرآن قرار بگیرد و برای اینکه حیات معنوی پیدا بکند که تأثر قرآن هست از این جهت تأکید بر تفکر شده است به عبارت دیگر یک احتمال این است که کسی بگوید منظور از تفکر در اینجا مقدمه تأثر و پندگیری و الهام‌گیری و رسیدن به حیات قلبی و معنوی است که واجب یا مستحب است و رجحان دارد، یا مقدمه آن است یا اینکه از نظر فقهی مستقلاً مورد فهم قرار گرفته است.

باید توجه داشت که حتی اگر احتمال دوم را بگوییم یعنی بگوییم تفکر و اندیشه ورزی در آیات قرآن مستقلاً مورد یک حکم رجحانی و استحباب است منافاتی با این ندارد که درعین حال مقدمه برای یک چیز دیگر هم هست واجبات یا مستحبات به مستحب نفسی و غیره تقسیم می‌شود خود مستحب یا واجب نفسی هم گاهی لافسه است گاهی لغیره،



گاهی امر شارع روی چیزی می‌رود که دیگر مقدمه امر دیگری نیست و گاهی امر روی یک چیزی می‌رود که در عالم ثبوت مقدمه یک چیز دیگر است در عین حال خود آن مستقلاً مورد امر قرار گرفته و نفسیت دارد. از این جهت همیشه لازمه ترتب اهداف در واجبات یا مستحبات که در تعلیم و تربیت هم داریم، این نیست که هر چه در اهداف پایین‌تر غیر اهداف عادی است همه مقدمه بشود، این غیر از آن بحث است در تعلیم و تربیت هم که سلسله‌مراتب اهداف یا سلسله‌مراتب افعال درست می‌کنیم به وزن اهداف، سلسله‌مراتب درست کردن که این مقدمه آن است، آن مقدمه این است، مستلزم این نیست که از نظر فقهی بگوییم همه این‌ها غیری است بلکه ممکن است نفسی باشد و در عین حال مورد یک امر مستقل نفسی قرار گرفته بشود در عین اینکه فلسفه و حکمت آن دستیابی به چیز دیگری است و در این در کفایه خیلی محل بحث قرار گرفته است.

یکی از جاهایی که اگر خواستید در تعلیم و تربیت روی این سلسله‌مراتب اهداف کار بکنید یا سلسله‌مراتب افعالی که جنبه تربیتی دارد و سلسله‌مراتب که شد آیا قبلی‌ها موضوعیت و ارزش موضوعی دارد یا اینکه محض طریقت است در بحث واجب لافسه و لغیره کفایه و حواشی خیلی بحث شده است تئوری‌های متعددی وجود دارد که چه فرقی بین واجب یا مستحب غیری مقدمی و واجب و مستحب نفسی است که فلسفه آن چیزی بالاتر از خود آن است ولی در عین حال می‌گوییم نفسی است؛ تئوری‌های مختلف داده شده است؛

مثلاً یکی از تئوری‌ها این است که واجب نفسی لغیره که در سلسله‌مراتب قرار گرفته آن است که دو حیث در آن است؛ هم حیث مقدمی، هم حیث ذاتی که این تئوری هم درست نیست و اشکالاتی به آن متوجه است. تئوری دیگر این است که این تئوری بین واجب غیری و واجب نفسی لغیره فرق ثبوتی ایجاد می‌کند؛ اما بعضی از تئوری‌های دیگر فرق‌های اثباتی درست می‌کند می‌گوید در جاهایی که هدف بالاتر و ذی‌المقدمه قابل این است که به دست خود مکلف بسپاریم مقدمات هم مقدمی می‌شود ولی اگر فلسفه‌ای است که نمی‌توانیم به دست خود مکلف بسپاریم علت نیست، فلسفه و حکمت است آن وقت این هم وجوب نفسی لغیره می‌شود. این دو تئوری خیلی جافتاده است انواع تئوری‌های دیگر هم در اصول داریم.

پس یک تئوری این است که فرق واجب مقدمی با واجب نفسی لغیره، (مثلاً نفسی لغیره مثل نماز است که برای این است که تنهی عن الفحشاء و المنکر بشود) این است که در نماز برخلاف مثلاً وضو دو تا مصلحت است؛ یکی مصلحت ذاتی، یک مصلحت مقدمی، ولی واجب مقدمی فقط مصلحت غیری مقدمی دارد،



یک تئوری در توجیه این فرق این است که آن فلسفه اصلی علت است و می‌شود به خود مکلف بسپاریم آن وقت این‌ها مقدمه می‌شود ولی جاهایی مثل «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» عنکبوت ۴۵ فلسفه‌ها و حکمت‌هایی بر آن ذکر می‌شود که نمی‌شود به دست خود مکلف داد، اینجاها امر مستقلاً روی مقدمه می‌آید و نفسی می‌شود این هم فرق دیگری است که بعضی‌ها گفته‌اند. همه این‌ها در حواشی کفایه مبسوط آمده است.

سؤال این است که آیا تفکر مثلاً وضو یا آنچه واجب یا مستحب است تأثر از قرآن و الهام‌گیری و تأثرات معنوی رجحان مقدمی است یا اینکه نفسی است؟ منتها نفسی‌ای که درعین حال لغیره است؛ یعنی رفتار نهایی نیست که از امور دارای رجحان مستقلاً چیزی بر آن مترتب نشود.

قواعدی که ما داریم احتمال دوم را می‌گوید یعنی این‌ها رجحان و استحباب نفسی دارد زیرا اصل در این عوامل این است که نفسی است و غیره نیست مگر اینکه خلاف آن ثابت شود و مهم این است که هدفی که بر آن مترتب می‌شود چیزی نیست که محدد باشد و بشود به دست مکلف سپرد، تنبه و تأثر از قرآن چیزی نیست که به راحتی بشود به دست فرد سپرد، اصل نفسیت است، درجایی هم که می‌گویند واجب نفسی داریم یا غیره، می‌گوییم اصل نفسیت است. ما دلیل نداریم که از این اصل دست برداریم.

علاوه بر این ذیل روایات که مثلاً «فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ» روی تفکر آمده است بعضی جاها دارد که با این تفکر نجات پیدا می‌کنید، هدایت پیدا می‌کنید درواقع معیارهای علیت در آن‌ها نیست فلسفه و حکمت دارد، وقتی که فلسفه و حکمت شد آن وقت خود تفکر در آن امر نفسیت پیدا می‌کند. طبق قواعد این طور است.

سؤال: در هر دو صورت بالاخره مقدمه هست برای...

جواب: در عالم ثبوت مقدمیت را دارد. اثر عملی آن این است که ثواب مستقل دارد

سؤال: ؟

جواب: یک سری بحث‌هایی که گاهی می‌گوییم این مقدمه است یا مقدمه نیست البته در ریزه‌کاری‌های فقهی قرار بگیرد فکر می‌کنم حتماً می‌شود آثاری بر آن پیدا کرد ولی خود این مسئله مقداری استدلال موضوعیت دارد که انسان تعیین بکند که بما هوهو ثواب بر این رفتار مترتب می‌شود یا اینکه ثواب فقط برای ذی‌المقدمه است و این مقدمیت ندارد؛ اگر از راه دیگر حاصل بشود همان کافی است و ثواب ذاتی بر این نیست.

سؤال: ؟



جواب: بله آن ثواب دارد البته اگر چند راه باشد از این راه می‌شود به آن ثواب رسید، از آن راه هم می‌شود به آن ثواب رسید.

این تعیین است یعنی در فقه تعیین اینکه چیزی مستقلاً مصوبت و عقاب دارد یا ندارد موضوع مهمی در فقه است با قطع نظر از این که یک اثر عملی به آن شکل مترتب بشود یا نشود. در این حد محرز است و احتمالاً بشود تأثیرات دیگری را مترتب کرد.

سؤال: ؟

جواب: اگر کسی بگوید آن چیز مقدمی است این طور می‌شود ولی همه می‌گویند صلاة نفسی لغیره است. جواب: اینکه می‌گویید به نظر می‌رسد همان معضل است که در اصول ایجاد کرده است ما هم وارد آن نشدیم، البته جای خود بحث کردیم.

این تئوری‌های مختلف از همین جا پیدا شده است از یک طرف در عالم ثبوت مقدمه است از یک طرف شما می‌گویید برای آن حساب مستقلی از نظر ثواب و عقاب باز کردید، چطور باهم جمع می‌شود؟ این همان پارادوکسی است که تئوری‌های مختلف در باب آن ایجاد شده است.

سؤال: اصلاً نفسی مستحب...

جواب: همین هم بحث شده است که مثلاً ما باید قرب الی الله بگوییم اینکه می‌گویند آیت قصوی است قرب الی الله باید بگوییم.

جواب: همه این‌ها مصداق‌های قرب می‌شود ممکن است قرب واجب است چیزهای دیگر غیر است کسی نگفته است منتها قرب یک عنوانی است که انتظام آن از افعال است. خیلی حرف وجود دارد من فقط طرح بحثی می‌کنم در بحث‌های تربیتی سلسله مراتب اهداف و افعال و کیفیت ارتباط این سلسله مراتب با این بحث اصولی خیلی ارتباط دارد. شاید مناسب باشد کسی برای بحث‌های تربیتی آن بحث اصولی را حلاجی و مطرح بکند اگر لازم باشد باید جدای از این مبحث، بحث بکنیم.

سؤال: ... وضو مقدمه است برای نماز...

جواب: فرض بکنید که استحباب نفسی ندارد، ظاهراً استحباب نفسی برایش می‌گویند...

سؤال: من می‌خواهم بگویم از... می‌شود استفاده کرد که... اگر کسی برای نماز وضو بگیرد، مقدمه است اما اگر نفس وضو مقدمه بشود در اینجا هم...

جواب: نه فرقی که بین اینجا با آنجا می‌گذارید یک مقدار به خاطر اینکه آن‌ها اعمال قصدی است اینجا قصدی نیست؛ وضو و این‌ها با قصد مقدمه می‌شود؛ هم نفسی و هم مقدمی آن نیاز به قصد دارد ولی فرض بگیرید هر دو تای آن‌ها را در یک جایی ببرید که نیاز به قصد ندارد باز این بحث زنده است، یک وقتی می‌گوییم پله رفتن مقدمه است یک وقتی می‌گوییم وجود نفسی دارد منتها مقدمه‌ای برای چیز دیگر هم است که هیچ‌کدام نیاز به قصد ندارد. بحث قصد در باب عبادات با ابواب دیگر مقداری تفاوت می‌کند و در این بحث اثر نمی‌گذارد.

سؤال: تصورش در... ممکن است مثلاً ایشان می‌گوید که منظور من این است که شما به آن پله آخر برسید ولی حتماً باید از این پله بروید...

جواب: یعنی در این بالا رفتن دو جهت است یکی جهت مثلاً برای انسان یک نوع ورزش است یک جهت هم آن است که شما را به آنجا می‌رساند...

سؤال: یعنی قصد اصلی...

جواب: بله این هم یک نوع موضوعیتی دارد.

جواب: ممکن است دو تا امر بیاید مثل وضو که یک‌بار غیری است یک‌بار نفسی است، ممکن است که این را نفسی لغیره بکند، خود این هم دو شق می‌شود و ممکن است تفاوت‌های ثبوتی هم داشته باشد، جای تأمل است. علی المفروض می‌گوییم که اصل این است که این‌ها را نفسی بگیریم تا خلاف آن ثابت بشود و اینجا چیزی که خلاف آن را ثابت بکنیم نداریم.

اینکه گاهی یک چیزی نفسی است گاهی لغیره، گاهی هم نفسی است و هم غیری خود این‌ها باز متفاوت است؛ گاهی غیری محض است هر یک از این‌ها باهم متفاوت است، فرق این‌ها ثبوتی است یا اثباتی است، اگر ثبوتی است چیست؟ و اگر اثباتی است چیست؟ خیلی محل بحث است.

سؤال: ؟

جواب: همیشه این‌طور نیست گاهی یک جهت بیشتر در این نیست منتها چون نمی‌تواند به چیز بالاتر امر بکند و دست شما بدهد امر روی این بیاید از نظر اثباتی این واجب نفسی است و مستقل است ولو اینکه فلسفه آن را



بیاوریم. بعضی از این تئوری‌ها چند تا قابل جمع است منتها هرکدام در یک جایی، بعضی از مواردی که نفسی لغیره است با غیره ثبوتاً فرق دارد، مثل جاهایی که دو مصلحت در این است بعضی جاها فرق نفسی لغیره با غیره در عالم اثبات است به خاطر اینکه ذی مقدمه نمی‌تواند امرش بکند و دست شما بدهد و لذا باید امر روی مقدمه بیاید، این اثباتاً فرق دارد.

یکی از چیزهای اصولی و مهم در تعلیم و تربیت که نقش مهمی در این تحلیل‌ها و کارهای تربیتی ما دارد این بحث است. در بحث ترتب اهداف اشاره‌ای به این بحث شد یک بخش از مباحث فقط تأملات و طرح بحث بوده است و یک بخش علی القواعد و علی المبنا این است که این‌ها نفسی است و چیزهایی که گاهی در ذیل آن ذکر می‌شود که با این‌ها شما معنویت و هدایت پیدا می‌کنید به عنوان فلسفه حکم است نه اینکه علت حاکم باشد؛ شاهد خاص این است که آن‌ها فلسفه حکم است، حکمت است و لذا آن امر قبلی بر اصل نفسیت خود بقاء دارد.

این هم مبحث دوم در بحث تفکر در قرآن، یکی دو بحث دیگر انشاء الله جلسه بعد. والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار.